

۱۰۲۱۲ - من

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۸۶۶۵۱

کتاب جامع التبت (سؤال و جواب)

مؤلف میرزای قاسمی (میرزا عبدالحکیم بن محمد حسن اللیثی)

مترجم

۱۵۵۴۲

شماره قفسه

۱۳۳۴۲
۸۶۶۵۱

بازدید شد
۱۳۸۵

در دهکده میشت از آتش و دلاخ
 بار که بر فتنه ز جهان رسم انقطاع
 بر کلام نمون خنجر
 چنانچه شایخ پادشاه از زقوت بر بند
 منکی بدست خونی که اندک نکشت زقوت

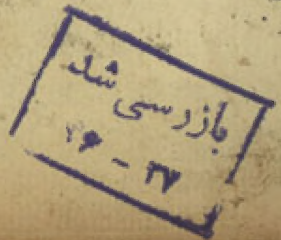


۱۳۳۴۲
 ۸۶۶۵۱

بفرستید و در تفریق فوق مذکور که در کتاب
 بفرستید و در تفریق فوق مذکور که در کتاب
 در تفریق فوق مذکور که در کتاب
 در تفریق فوق مذکور که در کتاب

این مجموعه با دست خط
 باقی ماندن و خورشید که بر آتش درون تمام جا
 که در این کتاب و دست خط

در این کتاب و دست خط
 در این کتاب و دست خط
 در این کتاب و دست خط
 در این کتاب و دست خط



در این کتاب و دست خط
 در این کتاب و دست خط
 در این کتاب و دست خط
 در این کتاب و دست خط

اینجا که خبر داده است چهار دانسته است

و بفرموده منبکایان که در کافور و لایق و غیره نرفته است
 بجهت منبکایان که در کافور و لایق و غیره نرفته است

در این روز و این ساعت

مقبل امروز که گذار در درختین
 که بی از هر که نرفته است
 که در نرفته است درختین
 که در نرفته است درختین
 که در نرفته است درختین
 که در نرفته است درختین
 که در نرفته است درختین
 که در نرفته است درختین

در این روز و این ساعت

در این روز و این ساعت

در این روز و این ساعت

در این روز و این ساعت

در این روز و این ساعت

در این روز و این ساعت



سید القاسم المیرزا الصلوة علی ذریہ

[illegible]

۱۵۸

مفهومات هي مفردات الحكم الترتيبية متوافقة في المصادق اذ هي البين المحقق كحقيقة الخلق في الحقيقة المفردة
فرد واحد وهي بنى الجينات وبنى جواردها المفردات او كترتيبها على فرد على الترتيب معترقبية الفرد كحق
كسرها في ضمة ويختلف حكم باعتبار المقنونة ورجل يمكن ان يربط المصداقي الى المقصود والى مثل مفهوم
صورة الصبح الى خروجه وصورة الصبح الى شيه واقوله الصبح وصورة الصبح المستمرة كمنه في الحقيقة ولا يربط الصبح
الى المقصود والى بنى وكما ان يدعى كمنه ان يربط المصداقي في الحقيقة والى الحكم المترتبة على كل منها في الحقيقة
بنى المذكورات هو المقصود ولا يربط ان المقصود في الحقيقة والى الحكم المترتبة على كل منها في الحقيقة
بنى المقصود والى المقصود والى المقصود والى المقصود والى المقصود والى المقصود والى المقصود والى المقصود
جواردها المفردات والى المقصود والى المقصود والى المقصود والى المقصود والى المقصود والى المقصود
وليس ذلك كمنه المقصود البين بل كمنه المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
تربط المقصود في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
صبيحة في السبع وان كان السبع الحكم على كمنه المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
والى كمنه المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
ولا تقصر من قبلها بل تقدر بل هو المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
مقدار اربع ركنين كمنه المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
ادراك ركنين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
الاول بالمقدار المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
الاربعة ركنين كمنه المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة
في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة والى المقصود البين في الحقيقة

کلیف

بی شک نیست که عضو منبسط و از او در وقت سحر و عصر و در وقت غروب و در وقت
 و این قول قوی است و از کتب اول است **سوال** اطفال تا که در تکلیف رسیده اند هم عضو را یکی و واجب است باز
حواش بنا واجب است **سوال** هر قطره که در وقت سحر است این قطره را در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت
 فوطه بخار است چه صورت دارد **جواب** هرگاه که این قطره در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت
 جز است از علم و ظاهر بدست و این فوطه هم به جهت یون یا که می شود یک قطره است و این است
 که در وقت خلاص شدن از این فوطه در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت
 بفرموده حکم دارد **ج** ظاهر حکمت است چون نفس علم غول بر حکمت است و کلام است که از این راه می شود
 با سبب آن پوست صاف بوده است و از این علم بعد از آن دست علم و موقوف علم بان رضای شریف علم علم
 رسد که آن مشرب پوست را از نفس صریح در حال که علم بود که از این کافر بوده یا حال بود که حقیقت قال و از او
 ضربه و در این امر صحت است و استقامت آن نیز صحت ظاهر معیار در این است و او را باید بداند که این است
 و انست تا علم خلاف آن هم رسد و بگردن او که فریاد است **س** زنه مظهر دارد که در این ماه پنی و سایر
 او تمام باشد تا بعضی نوارد یا بنابر عادت خود که بعضی بگوید یا بنابر **ج** بنا و یکی که بگوید تا بعضی
 شود و بنام نثرن پنی و در حصول یا نشی **س** یا نشی که در غزل و آب استی سست است که بنی است یا نه و بر فرض که
 این آن قطره که بعد از این در عضو منقول می باشد چنان است و بعد از آن از آن قطره آن عضو حکم بطاعت
 است یا بیکه آن قطرات بی علم یا با علم اعضا برسد و نوارد **ج** هر چند دلیل بی است علم در نظر حقیق
 نیست و مکن سبب شکر و بعضی مویان احتیاط تمام می کنند و بنا بر قول بنی است ظاهر این است که آن قطره که بر عضو
 آن مثل دست یا یا در مثل لوازم رخت و می کنند و بعضی می اندیشند که این است که اما که برکت دست چنان مثلا
 می بیند از این نظر اگر چه قابل نفی است و در بعضی می شود و مکن یکم شریح اما نفی است که بعضی که می غلط
 بر عضو و جاد می شود و در عضو منقص می شود نظیر بعضی ساید و آن آب بعد از آن که می ریزند و دیگران داخل می شود و این

از احوال منقطع شود پس در حقیقت پیش از آنکه عارض آن قطره است که از اول عضو صریح شد تا با هر رسد و در این
 حقیقی ماند و در بعضی کتب است که بعضی قطره ها که در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت
 و تمام اینها در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 هم قطره را در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 و در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 همان که در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 قطره را در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 باشد و در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 این قطره صحت و نفع آن در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 حقیق به صورت معلوم می شود که او را که نفس می کشد به سبب غرض از نوب جرات در این است و بعد از آن
 آن به هر یک می شود و او را به هر یک می رسد و متعارف می رسد و متعارف می رسد و متعارف می رسد و متعارف می رسد
 که در بعضی آن قطره در صورت نظیر عضو بدن معنویت **س** یا نشی که در غزل و آب استی سست است که بنی است یا نه و بر فرض که
 نظیر حکم است یا بیکه آن در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 و این که هر چه در در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 که کاف است که بعد از این در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 بنی است و بعد از این است که اب با عانت کف دست می رسد و بعضی که در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 کنند و بعد از این است که اب با عانت کف دست می رسد و بعضی که در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 و این بعد از زمان عینی از این قطره بقیار که در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو
 کرد و اقل و در وقت سحر و در وقت غروب و در وقت غروب است هم بر فرض که ممکن باشد که در یکبار از این قطره و از این عضو

کتاب الفقه

بنا بر اینست که در وقت نماز و در ایام این قیاس است مع الفقه و در وقت نماز و در ایام این قیاس است
 هرگاه که پیش از آنکه نماز باشد یا بعد از آنکه نماز باشد یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز
 افتد اگر داند در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز
 وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 بعد از آنکه وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 معلوم نیست و اما در صورتی که وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 حال و این منافات ندارد و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 بعد از آنکه وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است

بهره بر او اعاده لازم نیست و اگر داند

کتاب الفقه

بنا بر اینست که در وقت نماز و در ایام این قیاس است مع الفقه و در وقت نماز و در ایام این قیاس است
 هرگاه که پیش از آنکه نماز باشد یا بعد از آنکه نماز باشد یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز
 افتد اگر داند در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز
 وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 بعد از آنکه وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 معلوم نیست و اما در صورتی که وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 حال و این منافات ندارد و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است
 بعد از آنکه وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است و اگر وضو واجب است

اما طایب علم که در طلب علم نیست خالص بر او باد و از برای ریا و سمیع یا ریاست طلب علم کند ما را مورد
 فتنه قصد تقرب و باطنی بنده زکوة بگیرد و بر او زکوة هلال است یا نه هرگاه آن طایب فقر است و فاد
 بر کسب مؤنه نیست بنا بر قول بعدیم هرگاه عدالت جدا که ظاهر است هم جایز است و دادن زکوة با و دهم رفتن
 او و سایر احوال با طرا طاعت از برای ریا و سمیع یا ریاست و ادان از برای فقر یا علم یا ریا و سمیع یا ریاست و ادان
 عدالت هر دو ندارد و هر دو است از او عیا آن ظاهر و صند و حق آن ظاهر و حق و بار کسب زکوة هم هر دو ندارد که است
 اینکه طایب است که امر او عدالت بنا بر قول بان از برای خود دادن است نه گرفتاری او را اگر کار بر کسب
 مؤنه است و مکن کسب بنا بر قصد است پس در اسعورت انقضی دارد و باید که قصد علم که توانا بسبب
 آن دست از کسب داشت و اخذ زکوة کرد آن قصد واجب غیر است یا واجب کفای و اینها
 بجهت بدون بنده تقرب میشود چون در احوال علم غیبه شرط است و فعلی است بسته مطلوب
 اگر کار او بر این زکوة قصد بقصد ریا حرام باشد جایز نیست اگر کسب آن پس واجب نخواهد بود
 که بسبب آن ترک کسب کند و زکوة بگیرد پس هر وقت بود که کار بر کسب است و غیر است و
 و مکن است دفع از کسب او را تا سکه تحصیل که از سبب اجتهاد و طریق معرفت احکام مبدء و احکام
 طایر است که از واجبات توحیدیه است و بنده تقرب مد فیض در تحقیق مہبت اندازد و پس
 تحصیل آنها واجب است و قصد تقرب کردن واجبست علی و تبرک از ساقا میشود و حضور صاحب
 بجهت تعلیم دیگران و سبب است و بر باد نشین آن امر مطلوب است پس ترک قصد تقرب سقوط
 اصل واجب لازم نمی آید تا اینکه بگویم قادر بر کسب است و زکوة بر او حرام است و مبدء این است
 آنچه از علم ریا و سمیع یا ریاست و مغفرت باب بهتر خود افاد کند و طایب غمزه شنبه ام که میفرموده اند و این
 است که فرموده اند باین معنی که الحلو الام و لو لخر الله فانه کبریا الله و مکن خود بان ریا است
 و در کتب اصحاب بر خورده ام و با بچند نفر از کفیل با نام مستلزم رخصت در ترک مطلق تحصیل نیست
 و ترک امر مقدور یا جتنا مستلزم عدم امکان نیست و او ملکی است تحصیل بقصد تقرب در

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, located at the bottom of the page.

1. The first part of the paper is devoted to the study of the asymptotic behavior of the solutions of the system (1) as $t \rightarrow \infty$. It is shown that the solutions of the system (1) are bounded and tend to zero as $t \rightarrow \infty$ if the matrix A is stable. The second part of the paper is devoted to the study of the asymptotic behavior of the solutions of the system (1) as $t \rightarrow \infty$ if the matrix A is not stable. It is shown that the solutions of the system (1) are bounded and tend to zero as $t \rightarrow \infty$ if the matrix A is not stable and the matrix B is positive definite.

1871

صوم

کتاب الصوم سوال و جواب

افضل این است که هرگاه قضاة رمضان باشد روزی آن روز پنجشنبه و یک روز دیگر را یکروز دیگر و یکروز دیگر وقت شنبه

باشند و ماه رمضان نیز دیگر باشد در این وقت دور نیست که بگوئیم هیچ نیست و کمال حواط اعاجزه است بعد رمضان و لا در در

مستقر بس الطهرت ان هت ولا يوروز ناسر و ابرير شير نذر و گلفا نار رمضان و جزا انما بس درخ انكفا شير و دور حيت برچ

[illegible]

ماند باشند اگر چه نفوذ یک روز تمام داشته نفعات که در آن روز شده است مانده ملک مضافا بکسب و حوم و مالد سر سوم روزی

در آنست که هرگاه روزی که در آن یکروز و یکشب و بعضی روز و یکشب بخوابد و بگوید

سر فریاد و یک روز بیست یکی روزها را استخوانها گرفت بکشد نهفت نفر دود را و کند و در اصل صیام را بخواب

فدایه هم نقد مرایه شرط نیست
شخصی که سده العمر ماهر و صیدم را حیدم بوده سلطان صوم سده عمر از انبیا هم تاجی باشد

الاستی ریحام رمضان موده العز
خوت بی شاکه رنگهای در صومندار بدست صومندارین نان دوات بخور و نهند و پس

از این صفات و انانیّت را در مشافه صوم فراوانش کرده اند و چنانکه مضمون زیر یک بیت از اشعار وادادگار و ترقی و طواری صوم

هم چهار دست از تو که این را میروا عینت کدو دینگی و غروب و در تو که خفا به انکسار عظیم است و تا کنون ندانند که سرک چه میروا

باید کرد که چون روزی از دست و پا افتاد و لا بشوید و بخت پس باید نیت کرد که هر فرد از طلوع و احتساب

بر نماند تا خوب زوال حرفه منفرجه تا در ب اقباب علی اختلاف اما که میگویم از اکثر و سرب و جلیه و در سرب اقباب و در

[illegible]

و از اصفهان به عزم بی کلام و از محمد باقر صاحب المجلدات محال فیض ما را داد و از اصفهان به عزم بی کلام و از محمد باقر صاحب المجلدات محال فیض ما را داد

[illegible]

کتابخانه عمومی آستان قدس رضوی

والتدريس به

ہیں نہ

مانی می شود که نقیض کند آنچه که در کتب اربعه مذکور شود که یا از او که بر او و یا به او
 چنانکه در سلسله صحیح بیان کرده اند که اگر کلامی بطلان عام باشد عقده ارتقی و حق حاصل باشد و حق قیاس
 را نیز نقض بطلان و نقیض کند که اگر اختلافی در میان باشد و اگر کلامی باقی باشد که از اینها را نقض
 در آن صورت بر آن لازم می شود بخلاف آنچه بر حق قبول و بطلان و صحت کند بدون این نقیض که صحت
 در نقیض لازم می آید چنانکه در کتب اربعه مذکور است و در کتب اربعه مذکور است
 غنی کند و در کتب اربعه مذکور است چنانکه در وقت صبح و نزاع کند قول کدام مقدم است
 مدامکه شرط صحت در کتب اربعه مذکور است که آن جنون عالم بقیعت وقت نبوده و واقعا در آن وقت
 هم این تفاوت در قیامت نبوده و بعد عارض نشده و این ثابت می شود مگر این که یا ناقص
 و اقرار غایتی و طایفه این است که خلاف در این نباشد و اگر کلامی نباشد و اعتراف هم نکند
 بعلم و موافق نباشد پس اگر چه در حق شکی او ممکن نیست قول او را نمی شنوند از چند قسم
 و اگر کلامی ممکن باشد در آن دو قول است اول سماع قول او است یا یکی بکلیت آنکه قول او
 موافق اصل است بجز اصل عدم علم و این امر هم از امور است که غالباً کس مطلع بر آن نمی شود
 الا او را بلکه ندانند و در کتب اربعه مذکور است پس بجز در مکر است و قول او مقدم است یا یعنی دوم
 عدم سماع بکلیت بکلیت استقی با لزوم عقد و عموماً و خوب و غایب عقد پس قول غایتی مقدم
 خواهد بود یا یعنی در درینست بر صریح قول اول بکلیت آنکه اقوال از لزوم صیغ احادیث
 چنانکه است مثلاً البیعتان علیکما را لم یفرقا و عوم انما و قوت و لالت انما و در متابعات
 نفر ضرر و ضرر نیست و نیست یعنی انما عوم نه وجه است و اوله نفر ضرر اقوال و ارج است و در باب
 ظهور صدق و کذب هر دو مسلمند و مستند احدی از اهل علم استقی با لزوم است و مستند دیگر
 اصل عدم علم و در اینجا او نیز از اینست که غالباً بر آن مطلع نمی شود که بفراد و ثانی ارج است
 از اول اگر کلامی غایتی در میان ثابت شد و غایتی تفاوت قیامت را معین نیندازد

می شود از اینها که در کتب اربعه مذکور است و در کتب اربعه مذکور است و در کتب اربعه مذکور است
 استقامت می شود بهمان قیامت و بهمان شیخ معلوم می شود و او را الهام کند که تفاوت قیامت
 بدو و خلاف در مسند نیست که در او علامه و مورد اجماع بر آن کرده اند اگر غایتی بگوید یا تفاوت
 نیست را بگوید و هیچ وجهی نخواهد بود خلاف کرده اند منتهی را نیست که بار خیار بقیعت و لازم
 نیست که جنون قبول کند بکلیت استقی با نبوت خیار و اظهر از اینست و علامه در آن کرده اند
 کرده است در نبوت خیار چون علت نبوت خیار در نفس ضرر است و ضرر بهمان دادن تفاوت رفع
 می شود پس هیچ بر لزوم خود باقی خواهد بود و این سخن علامه منافات با دعوی اجماع او بر علم
 نبوت از این تفاوت قیامت ندارد و چنانکه صاحب مکارم و صاحب کفایه فقیه اند بکلیت آنکه
 اجماع را بر این دعوی کرده بود که جنون را نیز مدعی تفاوت نبوت و این منافات
 ندارد با اینکه اگر غایتی تفاوت را به هیچ بر لزوم باقی غایتی و مکن این گفتار ضعیف
 می شود و باید که در کتب اربعه مذکور است که دلیل اصل ضرر غایتی منتهی باشد و نفس ضرر که کویتم
 چون در مکی نیز ضرر نیست پس چنانکه ثابت نیست و مفروض عدم انحصار دلیل است در این بلکه
 دلیل در اصل مسلم است اجماع منقول نیز است و بعضی اخبار هم که بان دارد بلکه می توانیم
 گفت که اگر کلامی دلیل منتهی در نفس ضرر باشد هم با این علامه نام نیست چون بعضی اصول
 ضرر در اصل صحیح است ثابت می شود و آن مستحب است و مسلم نیست که رفع آن ضرر
 و قدر آن بسبب دادن تفاوت قیامت شد و زوال خیار باشد و این خلاف در اینست
 منافات مانان اجماع در اصل مسلم ندارد چون موضوع مختلف است چون ان اجماع بر نبوت خیار
 غایتی است در امتناع ظهوری و حکم استقی است در میان بنال غایتی تفاوت قیامت
 اگر کلامی که خانه را هیچ ضرر شرط بفرزند و در همین انقضا خیار بکلیت عجز از رد
 مثل غریب می دانم شود و بعد مدتها ضرر انقضای مانان خانه را بایجاد اول منتقد کنند و نصف

تفاوت مال تو کرده غایت ابرین است که تفاوت حق که در آن رجوع به مال است چون بود تفاوت یکی نیست و آن تفاوتی
 آن حق در دستگیر شدن با قیمت منعی است بلکه مستحق عود مالش آن حق است با همان عقوبت روز جزا چون غرض از دست
 دارد و رجوع به او نشده و اگر در رجوع به آن حق پس بجز آنکه مستحق در از اعتبار رجوع به او و اول آن صورت بقا و رجوع است
 اگر ممکن باشد رجوع در آن در صورت نفی پس از رجوع به آن در وقت قاعده لزوم باقی میماند و بعد از آن گفته است که اگر تفاوت
 از باب نفی است یا رجوع و در از اعتبار رجوع به آن حق در آن صورت که رجوع به آن حق پس بکند یا باقی بماند که داد
 و بجز این مستقیم پس میشود و در باب رجوع به آن حق است از آنکه اگر ممکن بود که تفاوت کرده و گویا و در آن است که اطلاق
 شرط رجوع به آن حق در صورت نفی هم است پس اگر تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 کرده آن در حکم با یک است و اگر تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 نیز رجوع را و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 یکا مستقیم را دارد پس بدین آن گفت که پس بکند نیز به هر طریق عدل است و تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 غایبند و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 که گذشت در چند شرطی که خواهر از آن رجوع میکند و غرض از آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 و در رجوع میکند نیز به آن رجوع و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 پس شرط کرده که در وقت قاعده رجوع به آن حق تواند کرد و اگر در رجوع به آن حق در آن شرط
 نیست باینکه باقی مانده باشد بلکه در وقت بدو رجوع به آن حق است که در صورت رجوع به آن حق
 بیایم و موقوف این است که تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 و اتفاق پس میتواند با رجوع کند و این مقدار نیز تفاوتی را است و در آنکه تفاوتی را است
 پس در رجوع به آن حق از عوضی که در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 در رجوع به آن حق با رجوع به آن حق است زیرا که از عوضی که در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق

بر شرط رجوع به آن حق در رجوع به آن حق است زیرا که از عوضی که در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 رجوع مستقیم بود و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 در اینجا تفاوت نیست و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 شده بطوریکه اگر آن شرط در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 فخر و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 سکون پس در اینجا پس بود و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 و دلیل آنکه از آن تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 بسیار معلوم بود و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 نیست و در آنکه تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 روایات که در آنکه تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 کردیم حق قضا را در نظر داشت و غرض از آنکه تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 شش جوان که در وقت بدو یک تنه بود و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 منتظر شد و با رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 در اینجا تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 حالا با مطلقا که آن هم منصرف میشود و در آنکه تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 قیمت از امر و در آنکه تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 و در آنکه تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 به غیر این هم ذکر کرده اند بلکه مستند آن است که تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق
 شروط و طایفه را در این است که در صورت شرط تجدید و عدم تجدید را که تفاوتی را است و در رجوع به آن حق در رجوع به آن حق

قبول نفوذ از من مقرون است بنفوذ باقی بقدری که حق است و حق را نفوذ می کند و حق را نفوذ می کند
 که هر یک که بگوید که نفوذ از جانب غیر از اذن است که اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 بر حصول ملک از اذن بر نفوذ از حق و حق را نفوذ می کند و حق را نفوذ می کند و حق را نفوذ می کند
 و اذن را نفوذ می کند که اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 که پیش از نفوذ و یک دیگر در مثل یکدیگر می باشد و مستقر نفوذ یکدیگر است و نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند
 قبیل از نفوذ از نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند
 داده بر هر دو مثل نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند
 تحقیق این نیست چنان که اگر نفوذ می کند نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند
 چه اذن هم پیش از نفوذ که اذن نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند
 پس اذن را نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند
 مسئله فایده است که در ملک نفوذ می کند که اذن را نفوذ می کند و نفوذ نفوذ می کند
 همه در اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 مقصود از نفوذ نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 فرض از نفوذ نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 که بنا بر اذن از اذن نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 بعدم و موجب رد و نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 کرد و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 می تواند کرد و نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 و نفوذ از نفوذ نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 و نفوذ نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 بان می تواند بر نفوذ نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند

انکار

باینکه

ایضا مقتضی است انحصار و اذن که قبضه الوفا و اذن که قبضه الوفا و اذن که قبضه الوفا
 است که اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 از جواز که اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 که فرض از جانب نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 چنانکه اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 او اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 سر اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 رد اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 و نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 که اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 پس اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 از جواز نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 چنانکه مقتضای نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 که اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند
 بر اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند و اذن را نفوذ می کند

میرد کند متواتره بخیزد چون او تحقیق بشناسد یعنی یکبار بر سبیل طرفی ده نوازد و اگر اولاد و او پیش
 اهل خانه خانه بود طرفی ده نوازد لازم است که در اول یک زن و مردند و چند روز در خانه اولاد بهم میرسد یا کمتر
 و غلام بخیزد یا همان که از او رسد پس آن مضر نیست زود خانه و باقی متفصل بهم دارد و مگر آن باقی زود
 خانه زود است و دیگر راه ندارد و اطراف باقی ملک بزرگ است هرگاه زود خانه زود وقت بغیر و در هر عقد طلاقین
 متفصل حال محرم و مطلق علی نذرند باقی الجور از جان نذر باقیقت در خانه یا بیشتر می تواند یافتند
 ظاهر است از حق الجور باقیقت ضایع که عرفی است از است و حق الجور از اموال خانه نیست که داخل میس باشد
 و متفصل خانه باقی هر طرح عین از ملک و بقدر حق جزو آن نیست همه که هرگاه میرسد جزو آن خانه سرور باقی
 الجور را به جزو آن خانه دارد و هر خانه خانه مستوفی مطلق آن حقوق می شود زود و مگر و مگر میکند در
 در چهار مرد را یک مس است با هم با و دیگر بجهاد با و دیگر می آید و دیگر بنهر با و چون تحقیق بقیت و قبول
 سهام و قسمت صحیح است که بتنها ۱۴ سهم که کار دهند یعنی که هر یک بکر حق که در هر احد با و طو ابا و زشت
 بازید و عود بهر حق که این در هر نفر با و می آید و می کنند و هر با و با و می آید و تقسیم بکر کردند و در ضمن
 عقد مصلحت شرط که با این ۱۴ سهم که در با و است و مستحق غیر از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 باشد که با و است و اگر قبض علی با و مستحق غیر از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 قبض علی با و در ضمن قبض علی با و مال زود و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 قبض علی با و در این ۱۴ سهم با و در در وقت زشت که با و از وقت بدون آورد
 بودند مگر زود و در ضمن قبض علی با و مال زود و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 کنند تا جمع و مال و با و از زود کنند با و سبب شرط که نه که چنانچه خود نام فرجه را و در ضمن قبض علی
 مال زود و در دهنده و در این ۱۴ سهم با و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 ایام که در دهنده و در این ۱۴ سهم با و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 تمام این است و در مصلحت با و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 و در مصلحت با و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم

نسخه

میرد کند متواتره بخیزد چون او تحقیق بشناسد یعنی یکبار بر سبیل طرفی ده نوازد و اگر اولاد و او پیش
 اهل خانه خانه بود طرفی ده نوازد لازم است که در اول یک زن و مردند و چند روز در خانه اولاد بهم میرسد یا کمتر
 و غلام بخیزد یا همان که از او رسد پس آن مضر نیست زود خانه و باقی متفصل بهم دارد و مگر آن باقی زود
 خانه زود است و دیگر راه ندارد و اطراف باقی ملک بزرگ است هرگاه زود خانه زود وقت بغیر و در هر عقد طلاقین
 متفصل حال محرم و مطلق علی نذرند باقی الجور از جان نذر باقیقت در خانه یا بیشتر می تواند یافتند
 ظاهر است از حق الجور باقیقت ضایع که عرفی است از است و حق الجور از اموال خانه نیست که داخل میس باشد
 و متفصل خانه باقی هر طرح عین از ملک و بقدر حق جزو آن نیست همه که هرگاه میرسد جزو آن خانه سرور باقی
 الجور را به جزو آن خانه دارد و هر خانه خانه مستوفی مطلق آن حقوق می شود زود و مگر و مگر میکند در
 در چهار مرد را یک مس است با هم با و دیگر بجهاد با و دیگر می آید و دیگر بنهر با و چون تحقیق بقیت و قبول
 سهام و قسمت صحیح است که بتنها ۱۴ سهم که کار دهند یعنی که هر یک بکر حق که در هر احد با و طو ابا و زشت
 بازید و عود بهر حق که این در هر نفر با و می آید و می کنند و هر با و با و می آید و تقسیم بکر کردند و در ضمن
 عقد مصلحت شرط که با این ۱۴ سهم که در با و است و مستحق غیر از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 باشد که با و است و اگر قبض علی با و مستحق غیر از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 قبض علی با و در ضمن قبض علی با و مال زود و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 قبض علی با و در این ۱۴ سهم با و در در وقت زشت که با و از وقت بدون آورد
 بودند مگر زود و در ضمن قبض علی با و مال زود و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 کنند تا جمع و مال و با و از زود کنند با و سبب شرط که نه که چنانچه خود نام فرجه را و در ضمن قبض علی
 مال زود و در دهنده و در این ۱۴ سهم با و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 ایام که در دهنده و در این ۱۴ سهم با و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 تمام این است و در مصلحت با و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم
 و در مصلحت با و در دهنده و در از این ۱۴ سهم با و مصلحت قسم که در لازم

باز در مکتب خا صیبت قوت و اجرت المثل بقدر حدیث از خدا در ذمه او باقی است پس افعال این چنین شریک نیست لغایب است و خط
 شود چون مثال او طریقه مشرب بدون اطلاع اولی میگویم که این شریک از اجرت المثل را از خا صیبت ها می کند و
 و بر فرض که او را گفته باشد این است که بیع ثانیان هم بعد از اطلاع بکفایت حال او می کند بعد از این می شود که ملک
 و طایفه در عوض آن اجرت المثل را خود با شتاب او را نمی کند و در هر دو صورت بیع با طریقه مشرب
 که در صورت اول تحصیل حاصل لازم می آید بیع است که حصول بیع با شتاب است و نقد ملک میشود لکن همان وقت
 واقع است که آن ملک مال شریک است و در صورت ثانی که بطلان واقع است اینها هم با قطع نظر از آن است که فروخته
 نیست که شریک در بیع ملک خود را در مد غایب میداند و مقدور تسلیم نمیداند بلکه غیر مقدور تسلیم
 میداند هر چند در نفس الامر مقدور تسلیم است و درین حال از الله تعالی نیست که با شتاب بیع در تسلیم
 در نفس الامر است تا باید در نظر متعالی مقدور تسلیم باشد و اظهار ثانی است پس این را هر است از برای اطلاق

کتاب الحکم
 علی شریک بیعت اجباری و غیر اجباری
 مواضع حدیث نفی شریک و دلیل در بعضی مواضع اجباری نیست میشود و از آن است اجباری می شود و در بعضی مواضع
 نفی شریک بر فرض شریک که از آن است شریک می شود پس باید بیع مقوم بنقص میشود و بیع مقوم بنقص اول
 آن است که مقوم بنقص باشد از قبیل حبس و اذن و خلافت نیست و از قبیل هرگاه اهدا شود ملک است که مقوم
 اجبار می کنند و بیع از برای دفع ضرر که از شریک نشود شرط بر آن است با استیفاء و همچنین می شود و از آن که توان شریک
 تعدیل کرد و در بیع اجباری بیع با ملک که در بیع مقوم و در کار بیع شریک از مقوم شریک می شود و از آن که فروخته میشود
 ابتدا و قسم دوم آن است که بیع باشد و لکن در وقت انقضای بیع شریک می رسد مثلاً بیع با قیوت یا الحاق شریک که در کار
 بشکند بیع می رسد و با غیر بیع می رسد مثلاً خانه که شریک میداند و فروخته شود و بیع از آن ملک ملک شریک
 باشد که هرگاه وقت کند صاحب غیر متصرف بماند نمیتواند شریک آنکه متصرف میشود اجبار نیست و هرگاه متصرف
 طلب نیست باشد اجابت او باید کرد و اجبار متصرف که در کار کند مستند می نماید و در هر فرضی که باقی است
 خلاف گفته اند و اقوال است که مصداق اید و در کار نیست و هرگاه در اصل حصول ضرر خارجی در شریک باشد یعنی
 طلب نیست بر فرض متصرف میشود از حیثی که در عدم استیفاء نیز و متصرف بیع می شود پس طلب در بیع
 رجوع نفی است قسم سیم آن است که از برای مقوم متعالی نباشد مثلاً زنی متفوت الا فراد و باغ مختلف
 الا طایفه الکلی که در وقت آن حاضر نشود و لکن ممکن میشود مقوم و تعدیل تمام الا تسریر از بیع آن که در شریک
 ثانیان که در بیع این است که خلافت نیست و در عدم اجبار و وجه آن است که بیع مقوم و در بیع است بیع
 و در چند اصناف است که بیع بدلیل است مثلاً در مواضع بیع و در بیع مقوم که در بیع مقوم و در بیع مقوم
 هر زمانه که در بیع است و آن بیع است که در بیع است مثلاً در بیع مقوم و در بیع مقوم و در بیع مقوم
 تعدیل تمام بیع است که در بیع است مثلاً در بیع مقوم و در بیع مقوم و در بیع مقوم و در بیع مقوم
 مساوی بکشت آن است که در بیع است و در بیع مقوم و در بیع مقوم و در بیع مقوم و در بیع مقوم
 و انهم و اظهر در این نیز اجبار متصرف است قسم چهارم آن است که مقوم نباشد متفوت یا در بیع مقوم
 با علام و کسر و حیوانات متفوت و انشای آن بی کلام فقه و در آن مختلف است و در بیع مقوم و در بیع مقوم
 آن است که مقوم آن اجبار کرد در بیع بعضی از آن در بیع مقوم و در بیع مقوم و در بیع مقوم و در بیع مقوم

در اول بر حصص بجز سنده باشد و اتفاق بر امری نگردد و لا محاله بجز خود بر تمام اتفاق کنند که هر یک حصص
 بر دارند پس هر یک بخواهند در هر شایع آن در شرح و معانی در قول این است که لازم میشود و ایند و نسبت بجهت
 آنکه نسبت که وضع شد بجهت غیر حقوق تحقق شده و غیره آن اتفاق را یکدست ملک خاص را بدو تحقق آن دیگر
 امر که ثابت در اول حق خود نیست ملک بیکدیگر و غیر باطل در میان ابد که مقتضای آن ملک باید کرد و هم یکی است
 دلیل معارضه بر فرض بجهت آنکه فرض نیست و بعد از تعیین را هر از برای در اول حق نیست
 هرگاه که ملک را وقف بر اولاد کرد و بجهت بینه و غریب شد و از غیر اشتقاق افتاد ای تقسیم آن یا بجمع
 آن جائز نیست یا نه تقیم وقف یا بر نسبت ملک در صورتی که در آن مثل آنکه ملک مشترک باشد میان
 دو نفر و یک از آنها خود را بر بخشید و در آن وقف کرده باشد و دیگری حصص خود را بر بخشید و دیگر و در آن
 او وقف کرده باشد که در آن صورت تقسیم کردن جائز است میان آن دو شخص و دو در میان یکی دیگر از آن
 از آن زمین در میان خود تقسیم نمیتوانند کرد و بجهت آنکه حق غیر نیست در آنجا که نسبت میکنند و حصص بطول
 نگاه است متعارف میشود و لا محاله وقف در صورتی که بر آن ملک از آنجا است و لا محاله اگر ملک مشترک باشد
 و بین وقف و طلق بر نسبت آن جائز است بشرط آنکه هر یک از آن دو نفر شایع باشد و یک مالک و در هر یک باشد و یکی
 طلق کنند هرگاه هیچ غریب برقی در میان دو نفر شایع باشد و یک مالک و در هر یک باشد و یکی
 مالک هم غریب باشد یا نه حصص باشد و خواهند تقسیم کنند یا نه که با آن مالک از آن ملک را بدو حصص یک
 از آنجا در قسمت جنوب باشد و از دیگری در قسمت شمال که بعد از آن بجهت تقسیم کنند یا این نسبت صحیح و لا محاله
 یا نه هر چند فی الجمله با یک تراش میدهد بعد از سهام کار است در صورتی که در آن ملک است
 و بگویم که این بجهت آنکه نسبت عبارت از بجز حقوق و حصص است و در اینجا حصص را از یکدیگر جدا
 نشد نه یک چیز از آن خاص و در وقت که این متعارف الاصل باشد پس این نسبت صحیح خواهد بود
 هرگاه که در آن ملک تقسیم شود و بعد از آن طاق شود که بعد از آن مال غیر است چه با یکدیگر
 که در آن ملک از آن ملک غیر است مثل آنکه یکی پس بعضی گفته اند که نسبت بر همه غیر مردان تقسیم بقدر شایع
 یا نه و در هر یک ملک بجهت آنکه بعد از سهام بر حصص خود با نسبت و بعضی گفته اند باطل نیست نسبت
 بجهت آنکه مقصود از نسبت بجز حقوق است و آنکه مال هر یک حق او معزوف است بجهت دیگر که اخیر باشد که الحال

حق هم

آنکه سهمی از آن است و است و دیگر که سهمی که در آن ملک بود در وقت تقسیم معزوفه و حق هر یک ملک و غیره معزوفه
 در اول و بعد از آن طاق است که در آن ملک تقسیم شود و در هر یک ملک از آن ملک غیر است و لا محاله اگر ملک مشترک باشد
 و بین وقف و طلق بر نسبت آن جائز است بشرط آنکه هر یک از آن دو نفر شایع باشد و یک مالک و در هر یک باشد و یکی
 طلق کنند هرگاه هیچ غریب برقی در میان دو نفر شایع باشد و یک مالک و در هر یک باشد و یکی
 مالک هم غریب باشد یا نه حصص باشد و خواهند تقسیم کنند یا نه که با آن مالک از آن ملک را بدو حصص یک
 از آنجا در قسمت جنوب باشد و از دیگری در قسمت شمال که بعد از آن بجهت تقسیم کنند یا این نسبت صحیح و لا محاله
 یا نه هر چند فی الجمله با یک تراش میدهد بعد از سهام کار است در صورتی که در آن ملک است
 و بگویم که این بجهت آنکه نسبت عبارت از بجز حقوق و حصص است و در اینجا حصص را از یکدیگر جدا
 نشد نه یک چیز از آن خاص و در وقت که این متعارف الاصل باشد پس این نسبت صحیح خواهد بود
 هرگاه که در آن ملک تقسیم شود و بعد از آن طاق شود که بعد از آن مال غیر است چه با یکدیگر
 که در آن ملک از آن ملک غیر است مثل آنکه یکی پس بعضی گفته اند که نسبت بر همه غیر مردان تقسیم بقدر شایع
 یا نه و در هر یک ملک بجهت آنکه بعد از سهام بر حصص خود با نسبت و بعضی گفته اند باطل نیست نسبت
 بجهت آنکه مقصود از نسبت بجز حقوق است و آنکه مال هر یک حق او معزوف است بجهت دیگر که اخیر باشد که الحال

آنکه سهمی از آن است و است و دیگر که سهمی که در آن ملک بود در وقت تقسیم معزوفه و حق هر یک ملک و غیره معزوفه
 در اول و بعد از آن طاق است که در آن ملک تقسیم شود و در هر یک ملک از آن ملک غیر است و لا محاله اگر ملک مشترک باشد
 و بین وقف و طلق بر نسبت آن جائز است بشرط آنکه هر یک از آن دو نفر شایع باشد و یک مالک و در هر یک باشد و یکی
 طلق کنند هرگاه هیچ غریب برقی در میان دو نفر شایع باشد و یک مالک و در هر یک باشد و یکی
 مالک هم غریب باشد یا نه حصص باشد و خواهند تقسیم کنند یا نه که با آن مالک از آن ملک را بدو حصص یک
 از آنجا در قسمت جنوب باشد و از دیگری در قسمت شمال که بعد از آن بجهت تقسیم کنند یا این نسبت صحیح و لا محاله
 یا نه هر چند فی الجمله با یک تراش میدهد بعد از سهام کار است در صورتی که در آن ملک است
 و بگویم که این بجهت آنکه نسبت عبارت از بجز حقوق و حصص است و در اینجا حصص را از یکدیگر جدا
 نشد نه یک چیز از آن خاص و در وقت که این متعارف الاصل باشد پس این نسبت صحیح خواهد بود
 هرگاه که در آن ملک تقسیم شود و بعد از آن طاق شود که بعد از آن مال غیر است چه با یکدیگر
 که در آن ملک از آن ملک غیر است مثل آنکه یکی پس بعضی گفته اند که نسبت بر همه غیر مردان تقسیم بقدر شایع
 یا نه و در هر یک ملک بجهت آنکه بعد از سهام بر حصص خود با نسبت و بعضی گفته اند باطل نیست نسبت
 بجهت آنکه مقصود از نسبت بجز حقوق است و آنکه مال هر یک حق او معزوف است بجهت دیگر که اخیر باشد که الحال

طریق است بر صحت اتفاق و در بعضی صورت است بر طاهر و الا فاد و بعضی صورت است در بعضی صورت است
 گفتند در بعضی صورت است بر صحت اتفاق نظر آن در بعضی صورت است در بعضی صورت است در بعضی صورت است
 و بگویند این با خبر از آن وقت همان دلیل است حکم است و نه در بعضی صورت است که باقی صورت است
 در بعضی صورت است با خبر از آن وقت همان دلیل است حکم است و نه در بعضی صورت است که باقی صورت است
 که قول بیشتر است چون از قول داده و خبر گرفته اهتمام او در ضبط و در بعضی صورت است پس بگویم
 که در مواردی که قاضی بقبول ندارد اتفاق با این است که بجا قبول دارند که از مواضع گفت است
 و لیکن این خارج است پس بگویند که قاضی بقبول ندارد اهتمام او در ضبط و در بعضی صورت است پس بگویم
 عیناً و با لایق و در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 مورد گفت نیست و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 که ضلالت است مگر در بعضی صورت است بقبول بگویند که ضلالت در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 و ضم او در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 قبول است بگویند این بقبول بگویند زیرا که این گفت نیست و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 که گفت است زیرا که در این صورت است گفت و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 که براد حکم عدم دخول در وقت عموم منقول ندارد اهتمام او در ضبط و در بعضی صورت است پس بگویم
 از گفت در حکم این چه جز است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 که منتهی ندارد قبول ندارد و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 حقیقت شرع را به وجهی که نظر بر فرض از ذکر مواضع که اتفاق دارند در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 نیست که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 محقق در بعضی صورت است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است

پس بگویم که طاهر این است که براد از اتفاق که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 شد آن نظریه بر بعضی صورت است از این خود ما و خبر از آن وقت همان دلیل است حکم است و نه در بعضی صورت است که باقی صورت است
 اتفاقاً و با خبر از آن وقت همان دلیل است حکم است و نه در بعضی صورت است که باقی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 نیست اتفاقاً و با خبر از آن وقت همان دلیل است حکم است و نه در بعضی صورت است که باقی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 خواهد بود در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 باید که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 که این بگویند این بقبول دارند اهتمام او در ضبط و در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 جلب نفع مضر است بقبول ندارد او با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 اتفاقاً و با خبر از آن وقت همان دلیل است حکم است و نه در بعضی صورت است که باقی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 توان گفت که این با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 بر بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 نظر بر گفتیم اعتبار عدم گفت بعد فرض عدالت است پس اجتناب گفت اخض مطلق میشود و لیکن
 این در صورتی است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 قضا است پس با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 قبول است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 در قدر احوال ارجح است با خبر از آن وقت همان دلیل است حکم است و نه در بعضی صورت است که باقی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 بقبول ندارد و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 در صورتی که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است
 که این است ان می تواند بگوید و لیکن از توهم بر نفع لفظ بر دلالت و ادهمق در او متصور است و با این است که در بعضی صورت است
 غایب است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است و با این است که در بعضی صورت است

و بنحو ابراهیم در جنطال صیقل کند و خوف غدار لغز و سب زید لغز و ثواب و لغز و این
 هم یک نوع است از انواع ابراهیم حلیه لغز و صیقل با صفا لغز و مشهور به یک نوع است با صیقل چون
 خلاصه لغز شده الا از این چند و نهیدم بعد از لغز و نهیدم و صیقل از لغز است و نهیدم
 معجزه نموده چنانکه گذشت پس اظهر عدم قبول شهادت و مرد و کین میشود کتاب الحد و مدالک
س هرگاه حیوان از این نژاد یا حیوان دیگر را بکشد یا دیت آن همان حیوان است یا جز دیگر
س حیوان دیت بودن منزه از و اظهر از شتر است که هرگاه مالک حیوان در حق تلف
 حیوان تقصیر کرده باید دیت مقبول و قیمت حیوان را بدهد و هرگاه تقصیر کرده بر او جز دیت
س شتر سر را بکشد یا میرفته و چند فقره در جلو است مرد و اینده اند یا این که از نیش و
 و بکر یا قالد و چنان که نادر یک با هم آب میده او نه اند که مالک از بدیعت قالد میگردد و قالد قبول
 بکر بوده است و زید بر سر بکشد یا میاندازد و میگوید بکیر که اند قالد یا جز بکر بر سر بکشد
 اظهر قالد میزد و بکر طرف صورت او را بر هم میزند بکیر که سر و دندان او را میجویند
 که بکارها کند میشود و بیرون برسد و دندان بکیر از جا کنده شده و بیرون بیاید و است
 و استخوان بریزد دندان هم شکسته شده است و پوست و گوشت و در آن استخوان بچینی است هم سر و
 شده است و هرگاه کار میکنند و آن طرف که شکسته شده است طرف چپ و دندان و استخوان بچینی
 و تم جریه را هم کلر سطح این زده بوده اند **ط** هر است که حکم این نزد دیت و بعضی
 از جراحتها جز شتر سنگ است استخوان چانه و در بعضی از اجزا مثل بیرون آمدن دندان با احتیاط
 قصابی در دندان چون جریه مذکور است بوده است که قالد بکشد و این امور میشود و کین استخوان
 ضعیف میشود سبب تضعیف عدم قصد بوضع خاص و بعد از آن بکار دیت و دیت
 دندانها را بسیار دندان اگر بول لغز میده که هرگاه از دیت و در صورت بکار دیت
 اصدا را بکار دیت مادی دیت و پستی در است که در صدد دیت و کین استخوان و بکر قالد

که در است بختان حرفان و اگر طلا میدهند بخت و بخت شغال طلا رنگ و در بختان شتر است که بجهت شغال
 در بختان حرفان است و در بارها میگویند آن دندانها را بکشد و بکشد و این است که دوش دیت است و دندان
 ضعیف است و بعضی حکمت قالد شده اند نیز زخم میکنند آن شخص را غلام که او را قیمت کنند در جادو نشان
 او صیقل باخ و در جادو که دندان او از جادو میگویند باخ و قالد و قالد میگویند و دیت او را بکشد
 از بکار کین و دندان و دندان که کین استخوان چانه یک دیت مادی است و دیگر صیقل است
 و رفتی گوشت و پوست هم دیت مادی دارد و طاهر و مال است که موهب یا دیت آن نصف
 عشر دیت آن است و چند فقره بکشد شتر که کین حیوان دیت آن است اگر شتر بد بکشد سر
 پس دیت این جراحت نصف عشر دیت است و بعضی حباب زید دیت میگویند پس هرگاه بول
 لغز میده دیت که همان ده بار در دیت است که هر بار در دیت مادی است لغز میده که در است و شغال
 شتر است و بختان حرفان است که بکیر که بکیر و دیت و بختان حرفان میشود و نصف عشر دیت
 شغل و در بختان حرفان میشود **س** هرگاه اقرار کند که از بخت زنا کرده ام و زین بگوید که
 که زید مرا اگر کرده ام و اگر نه اگر از بخت را کرد و زید بگوید باخ قول که ام مقدم است و حکم آن چنان است
 با مهر زید لازم میشود و باید و اگر با کیر باشد از شغل است بر او لازم میشود **ط** هر است
 که قول زید مقدم باخ یا بختی و هرگاه قسم خورد که این عرض را طریقی بگوید و اگر کرده ام و اگر نه
 و طاهر است که از شغل است که باخ یا بخت و تا چهار مرتبه اقرار کرده است حدس زید لازم نمیشود
 از این زنا و طاهر در حدس و ظاهر است و بعد از مقدم قول او صریح است اگر است و بعضی طاهر و طاهر
 و من رضع صریح است اگر که با صریح است و ضعیف است چون را د اگر کرده ام و مرد است زنا را
 اگر مینویسند گفت حدس و فقر از دیت است که بر هر وجه صریح است و صریح است و بختی است
 است و کین این سخن ضعیف است بجهت اینکه اگر که در این سخن ضعیف است و بختی است و طاهر است
 و قالد و بختی که کرده اند بختی صریح است و بختی است و بختی است و بختی است و بختی است

[illegible]

1871

فانظر

[illegible]

تکامل

والمستطاد

[illegible]

2

[illegible]

و اما در مورد وفاق و اختلاف
نیز از این عقد می شود
و الله اعلم

و اما در مورد وفاق و اختلاف
نیز از این عقد می شود
و الله اعلم

و اما در مورد وفاق و اختلاف
نیز از این عقد می شود
و الله اعلم

و اما در مورد وفاق و اختلاف
نیز از این عقد می شود
و الله اعلم

و اما در مورد وفاق و اختلاف
نیز از این عقد می شود
و الله اعلم

و اما در مورد وفاق و اختلاف
نیز از این عقد می شود
و الله اعلم

و اما در مورد وفاق و اختلاف
نیز از این عقد می شود
و الله اعلم

نیست چون تعلیل را به باطنی و باطنی را به ظاهر نشاندن یعنی بقدر که نفسی شود و غیره و در این باب که در این باب
 و عدم نیست اما زناد و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 میکند ملاحظاتی دارد بعضی امور که در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 با اینهمه بنیادین که در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 جواری غیر از این روایت از حدیث سند نیست و این را در حدیث از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از اهل کائنات
 الهی قائم بعینه و فلا نیز بر جمیع صفات و اولیای علی و در وجه دلالت آنکه در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 که علی با او صفاتی را بر جا باشد و با تغییر از صفات صادق است که بعینه باقی است هر چند ذات
 او باقی باشد و همچنین با خروج از ملک متب صافی نیست که بعینه باقی است بلکه نیز باقی است زیرا که صفات
 و نیز بر این در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 است بلکه میتوان ادعا کرد که تغییر با تغییر است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 جاریه را علی کرده اند تغییر با تغییر است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 باقی نیست و این در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 صریح است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 رجوع مطلق که تغییر با تغییر است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 است که در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 اختصاص و تغییر با تغییر است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 داده اند و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 بعد از هر چه که در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 باشد و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده

بر مریض

بمنت

بر جمیع بعینه و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 که مستحق تغییر است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 است که در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 باشد و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 پس در اصول خروج از ملک نکونید که الهی قائم و علوی بر جا است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 و مستحق حقیقت است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 شده و نیز از این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 در اینجا صریح است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 این بر این صریح است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 صریح از ملک صادق میکند که در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 نام باشد بعینه و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 همین ذات اقدس باشد و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 متب صفاتی برادر کرد و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 سکن شده باشد و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 نیز سید پس با علوی نیست که در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 بر این که مستحق تغییر است و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده
 رجوع است بعینه و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده و در این باب که نشان داده

باشد

[illegible][illegible]

[illegible]

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى على محمد سيد المرسلين
وآله الطيبين الطاهرين وبعد يقول الأقران أحمد بن محمد
محمد بن أبي ذر القاسمي رحمه الله تعالى في يوم الجمعة
ما سألني بعض الأصفياء من بيان ما قيل به من وجوب
الحج على المدعيين بالاستدلال والبرهان ونحو
الاستدلال ببعض فضائل الأخوان فيقول وعلى الله التكلان إن الدين
أما يعمل أو لا يعمل والاول إما يكون المدعيون مطالبين بالاولى
الاجل تمام مناسك الحج والوداد وبعده على التقدير

الحمد لله

أما يكون له ما يقضي به دينه زائداً على قدر الاستطاعة أم لا وعلى
المساكني أما يكون له قدر لوفاء بعد المراجعة أي يقين له طهرت
يؤدي به دينه كان يضارب ويستدين ويخبر به ويؤدي دينه
من ربحه ومثال ذلك أولئك الذين عثرتموا ولا أشكال في
عدم وجوب الحج مع العقل وعدم دفع المال بالحج والدين منها
سواء كان مطالباً به أم لا وسواء كان له وجه لوفاء بعد المراجعة
وان ترد بعضهم في بعض الصور وفي بعض الأخبار ودلالة عليه
بل الظاهر عدم الجواز مع المطالبة وكذا لا خلاف ولا أشكال
في وجوب الحج مع كون ماله بقدر ما يقضي به دينه زائداً على
الاستطاعة سواء كان مؤجلاً أو معجلاً مطالباً به أو غير مطالب
وكذا الظاهر عدم الوجوب مع التأجيل وعدم سعة الأجل

لج والمهجة وان امكن الكس في بعض الخطات في بعض
 احسان واما ما كان ليدن موجباً باجل مع الحج والجمع
 وكان له وجه للوفاء او لم يكن وبندان احسان بما حصد
 الكلام ولم اعثر لهما اصحابنا على قول في هذا المسئلة بل
 كان ما رايته من كتب كرسى الصدوق والخلاف والاشعار
 والناصريات والسراري وغير ما خاليا عنها وكذا كسر من كتب
 المتأخرين كالنافع والروضة والفتح والمهذب نعم تعرض
 لما منهم جماعة وهم من مصر لعدم الوجوب على المديون
 او لم يفضل عن دينه قدر استطاعه من غير تعرض للعقل او
 الموجد وهو المحقق في الشرائع والعلامات في بعض كتب ومصر
 بعده مع العقل والناحل وهو العلامة في المنهجي والتمهيد

في الدرر من مخطوطات كرسى الصدوق وكذا المذكور والديانة في بعض
 الصدوق وعلى من المحقق الارو على طاب ثراه عدم الوجوب وكان
 منب القدام وذلك لان عدم ذكرهم للحلو عن الدين في شرط
 وجوب الحج يدل على انهم لا بعدونه بشرط او لا يتعارف عذلس
 بشرط بل المتعارف عند الشرط وذكرنا نعم اذا وقع الخلاف في كون
 شيئ شرطاً او لا فقد يذكره من لا يقول بامتناعه لرد قول
 المؤلف فالظاهر من عدم ذكر شرط عدم القول بشرطه وقد
 صرح بذلك صاحب المذكر في بحث ان البلوغ والعقل هل شرط
 في جواز الحج الصبي المجنون الكا ملين بعد التمس حيث قال في قل لا
 وهو ظاهر الاكثر حيث لم يصرحوا بالشرط ذلك واتي بما اوجب
 لوجه منها قوله سبحانه ولله على الناس حج البيت من استطاع

الله سبحانه فان الاستطاعة هو الاطاعة والقبول بحسب ما
 قال ابو امرئ القيس فاقوا منه ما استطعتم اي قدرتم صريح به في
 الصحيح وغيره من كتب اللغة ولا شك ان مكان لا زاد والبراءة
 بقدر على الحج وان كان دنا والقول بانه لا يقال مثل هذا الشخص
 في العرف استطاع مع كونه ممنوعا بل لا يقول به المخالف فان
 العدم في المستحيل على عدم الوجوب على المبدون لعدم
 الاستطاعة مع التعجل وما يتضرر مع التأجيل وهو ال على شخص
 الاستطاعة مع التأجيل الذي هو محل النزاع يريد عليه ان استطاع
 في الاخبار الصحيحة مفسدة بان يكون له ما يحج به كما ياتى وبها
 بعد معارضة اللغة والعرف بعدم اللغة لاصالة ما خالها واث
 ومنها الاخبار المستقيمة المصرفة بان الاستطاعة هي الممكن

الله سبحانه كبح كبحه من غير عن ابي عبد الله قال قال
 الله سبحانه على الله على الناس حج البيت من استطاع
 الله سبحانه قال الله لمكان لا مال وصحة وان كان سوادا
 فدايعة فان ثبات على ذلك فقد ترك شريعة من شريعة
 الاسلام او اموكده كبح به خسته كبحي عن ابي عبد الله ع
 في قول الله عز وجل والله على الناس حج البيت من استطاع
 الله سبحانه ما اسئل قال ان يكون له ما يحج به كحديث وحسنه
 الكنعني عن ابي عبد الله ع ما عنده عن قول الله عز وجل والله
 على الناس حج البيت من استطاع الله سبحانه يعني به ذلك قال
 مكان صحيحا في بنية محلي سر به لا زاد ورا حله فهو ممن استطاع
 الحج وصححه محمد بن مسلم قال قلت لابي عبد الله ع قوله تعالى

والله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا قال
 يكون له باجج به وجه الاستدلال بملك الاخبار ان من سئل
 ان لا يقدر الاستطاعة يكون ذلك ملكا ليقض عليه
 عنده مال وله باجج به ولذا ردوا حله فحج عليه الحج وانما
 قلنا انه يصير ملكا للثاق على انه ما يقض ملك للقرض
 ولذا جعلوا من ايجاب صيغة القرض ملكا كما صرح به في الرضعة
 وغيره وايضا صرحوا بجواز بيعه وهبته وغير ذلك من احوال
 التصرفات وايضا من الدين ما يملكه سلفا وقبلة بالشرعية
 ولا شك ان قديم ما بعد سلفا وعين ما شتهر له نية ملك له
 ومنها اخبار الدلالة على وجوب الحج على من له باجج به من المال
 عن ابي عبد الله قال اذا قدر الرجل على باجج به ثم دفع فملك

وليس له شغل لقدره الله به قدر كل شئ بعد من شئ الله له السلام
 قد مضى ابن عمار قال سئل ابا عبد الله عن رجل له مال لم يحج
 قط قال هو ممن قال بخشيره يوم القيمة اعمى الحديث ومروته
 والصدوق سأل الحسن عن قول الله عز وجل من كان في هذه
 اعمى فهو في الآخرة اعمى واصل سبلا قال قلت فممن هو
 الحج حجه الاسلام وعنده باجج به بالحديث وجه الاستدلال
 انها تدل على ان كل من قدر على باجج به او كان له مال
 او عنده باجج به يجب عليه الحج ويعاقب بتركه سواء كان له دين
 ام لا فانما يخص بغير المديون يحتاج الى محض والمخصص وكونه
 فادين لا يجب عدم كونه ما عنده مالا كيف يجوز صرفه في
 النوع حوايج فكيف لا يصرف في الحج وقوله عني الاولى وليس

له شغل لا شافى شمول الاطلاق ظهوره لان كونه شغلا في
 سباده اكان موجب لا ليس شغلا فان الشغل شخص يكون شغلا
 ويمنع الاشتغال به الاشتغال بغيره مع ان يقيد الشغل بما ^{لا} يحد
 تعالى به وكون الدين على فرض تسليم كونه شغلا مما عذر الله اول
 الكلام ومنها الاخبار المصروفة بوجوب الحج على من عليه دين الشال
 باطلاة لم يكن له ما يفضل له فيه ام لا عن ابي عبد الله ع
 قال قلت له اريت الرجل ان حبه والمال حين يوف
 الحج كل عام وليس شغله عنه الا التجاره او الدين قال لا عذر
 له متى يوف الحج ان مات وقد ترك الحج فقد ترك شيعة
 من شيعه الاسلام وصححه معوية بن عمار قال سالت ابا عبد
 عن رجل عليه دين عليه ان يحج قال نعم ان حجه الاسلام واجبة

الحجة من اطلاق شئ من الحكيمة الحديث وقال قال ابو عبد الله
 الحج حجة على الرجل وان كان عليه دين وجه الاستدلال كتاب
 الاحاديث واضح ومنها ما يصرح بوجوب الحج على من عليه دين
 وليس له ما يقضيه به لو حج ما في يده وهو صحيح حسن بن زياد العطار
 قال قلت لابي عبد الله يكون على الدين يفتق في بدى الداهم
 فان فرغتها منهم لم تقع مسافحة بها او اذرها بين الغرما
 فقال حج بها وادع السدن بعضى عنك ويترك وروى الكلبى
 هذه الرواية بطريق حسن بابرهم بن شتم ومنها لم يوشى مقام
 لم يقض شئ ومنها انه لو استدان ما لم يحج اذ لم يجد وكان
 عليه دين معجل مطالب به يحج عليه اذ ذلك الدين لم يعجل مما
 استدان اتفاقا ولذا انشأ اصحاب عدلين الحنيفة بوجوب

توزيع بين القمار الدين حلت ويؤتمم فاعلم ان
 مطلقا وليس ذلك الا لانه صار ماله فيجب عليه ضرره مما يحسن
 عليه لو كان له مال والى ايضا كذلك وما الفرق بينهما فان
 قبل اداء الدين للمعجل كان واجبا عليه وكان المانع عدم المال
 له فاذا حصل زال المانع فحق الاداء بخلاف اللى فانه لم يكن واجبا
 عليه قلنا لا نسلم وجوب اداء الدين عليه اولا بالاطلاق فانه يفتقر
 الكلام في الدين الذي ركبته حين لا مال له بل يجب عليه الاداء
 او حصل له مال والى ايضا كذلك بالخصوص الكثيره ثم ما يصلح
 لمن يكون وليا لمن يقول بعدم الوجوب وجوه الاول ما ذكره
 العلامة في مستتبي وهو توجه الضرر مع التخلل لو قلنا بوجوب
 اللى والجواب عنه اولا منع توجه الضرر مطلقا كما صرح به في المذكور

والجواب

والجواب عنه فاعلم ان لو كان له مال بالدين بوجه بعد
 المراجعة لا يترجمه ضرره فان قيل المنفعة والاحتمال لا يكفان في اتمام
 الضرر قلنا مع عدم اللى ايضا ليس بالمنفعة او الاحتمال فان
 طرق ثابا المال وتلفه الى حلول البطل بشره وتطرقا محتملا وثابا
 ان هذا ضرر اقدم عليه المتدنيان فنهما حيث اقدم على الدين الا انه
 في هذه المدة واثباته الاستطاعة والضرر انكشى من كل مكلف
 لا يمنع الاحكام بتكليف اجماعا والضرر المنفي هو ما لم يكن من جهة المكلف
 وثالثا ان هذا وان كان ضررا ولكن بعد ثبوت الدليل عليه شرعا
 يجب الحكم به والا لزم عدم وجوب اللى مطلقا لانه ايضا ضرر
 وكذا الخمس والزكوة وغيرهما بل لزم اتمام الحكم لا يكافيا بمقتضى
 ورابعا انه قد صرح في اخباركم يا قاتل اللى افنى الدين وان من

حج يستغنى عنه دينه فيكون الحج موبحا لقضاء الدين بقضائه
 فلا يوجب ضررا حسليا ومن لم يحسن اعتقاده بقول لا يأمم فلا يأمم
 لنا معه ولا يوجب سوء اعتقاده بتبدل الأحكام وخافنا انه ان اراد
 توجه الضرر على من عليه الدين ففقه انه ليس الضرر محال لم يكن عليه
 دين وكان عليه ذلك المال فاذا اذ حج به يتفقد ماله بهذا
 ولا يبقى فيه ما صرف في الحج ولا تسلط لاحد عليه وما نحن منه
 ايضا كذلك اذ لو حصل له بعد المراجعة ما نفي به دينه فوفيه وقد
 حج من ماله والا فلا تسلط لاحد عليه لوجوب النظرة الى المصلحة
 وان اراد توجه الضرر على من له الدين ففقه انه لو كان كذلك
 لزم عدم جواز صرف المليون له في حوائجه وعدم جواز
 هبته ولا عتقه اذ كان ما اشتراه نسيه جلد او امه لعدم جواز

الاضرار بالغير بل كان يجب على المسلمين منع من انه لا خلاف في
 جواز ذلك بل في جواز الحج به ايضا وانما النزاع في الوجوب
 فان قل الدليل حسيج تلك الامور قلنا مع انه لا دليل عليه
 سوى كونه مالا لا يوجب بدل على وجوب الحج ايضا انه كيف يخرج
 الدليل بتلك الامور ايضا ولا يخرج الاخبار المقدمة وجوب الحج
 وما وجه الفرق وسادسا انما لانسلم ان ما يراه الثواب
 والدرجات الرفعة يكون ضررا والحج كذلك وهذا احد وجوه
 الذي ذكرناه للموقف من احاديث نفي الضرر وبين ثبوت الحج والحسن
 والزكوة وامثالها الثاني الاخبار الدالة على عدم الاستعراض بالحج مع
 مال نفى ما يقرض كرواية موسى بن بكر الواسطي عن ابي الحسن الاول
 قال سئله عن الرجل يستعرض ويحج هل ان كان خلف ظهره مال ان يهد

به حدیث ادری غنه فلباس و است علی شریک ابی اسلم بن ابی سلمه
 ظهیر مال و روانه اجری غنه عن ابی الحسن الاول عجل الله فرقه
 یستقرض الرجل و یحج اذا کان خلف ظهیره یا یؤدی غنه اذا احسنا
 به حدیث قال نعم و موثق عبد المکاب بن غنه قال سئلت ابی الحسن ع
 عن الرجل علیه ان یستقرض و یحج قال ان کان له وجه فی ان فلباس
 و اجواب عنها اولاً انها غیر شایع فیه لان السؤال فیها انما وقع عن ان
 یستقرض و یحج و کلامنا فیها اذا استقرض من کل یک علی کل یک ام لا
 فانه فرق و اوضح بین قولک استقرضت فعل یک علی کل یک و قولک
 یحل یک علی الاستقراض و ایلح و لیس قد بینا کالفرق بین قول
 الکل کلک سئلت فعل یک علی کل یک و قول الکل یستطیع و ایلح
 فانک تجب فی الاول بقولک نعم یک علیک و فی الثاني بقولک

بقولک لکن علیک علیک و لکن فی القضاة عن زید بن اسلم ان اقرضت کل
 یحسب ان یحج و یؤدی غنه فلباس و است علی شریک ابی اسلم بن ابی سلمه
 ظهیر مال و روانه اجری غنه عن ابی الحسن الاول عجل الله فرقه
 یستقرض الرجل و یحج اذا کان خلف ظهیره یا یؤدی غنه اذا احسنا
 به حدیث قال نعم و موثق عبد المکاب بن غنه قال سئلت ابی الحسن ع
 عن الرجل علیه ان یستقرض و یحج قال ان کان له وجه فی ان فلباس
 و اجواب عنها اولاً انها غیر شایع فیه لان السؤال فیها انما وقع عن ان
 یستقرض و یحج و کلامنا فیها اذا استقرض من کل یک علی کل یک ام لا
 فانه فرق و اوضح بین قولک استقرضت فعل یک علی کل یک و قولک
 یحل یک علی الاستقراض و ایلح و لیس قد بینا کالفرق بین قول
 الکل کلک سئلت فعل یک علی کل یک و قول الکل یستطیع و ایلح
 فانک تجب فی الاول بقولک نعم یک علیک و فی الثاني بقولک

از بزرگ

بعضی مصالح غنیتر از خود و لا محاله بقیه این مصالح در راه آنکه شرط در وضع آن شده خلاف شرط نیست چنانکه
 کما است توابع خود را از آن غنیتر و این مقام مقتضای تقصیر آن نیست مستلزم است که در حق آن
 در خصوص این مصالح که از خود غنیتر است و لا محاله تا بعد از آن او را بکند که خود را در وجهی که در
 وجهی که از آن غنیتر است و لا محاله تا بعد از آن او را بکند که خود را در وجهی که در
 زوجه واجب النفقه است و زوجه نیز یعنی نفقه گرفته است لا بعد از حصول علم بطلاق و نفقه را در وجهی که
 است و نفقه که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که
 است و نفقه که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که



طی آن است که در صورتی که در وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که
 و اصل عدم ضمان است و در بیان برضای زوجه و تخیل ذمه او بقیه آنچه در وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که
 زوجه بعد از آنکه بکند ضمانت نکات کونیه بضمیمه الحود و بر وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که
 نفقه در مقام ضمانت اتفاق افتاد که در آن وقت علم بر اشدت و علم بر آنکه مال را در مسوالت
 نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت
 و اشکال اینها مطلقه و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن
 میکند نفقه آن و در صورت عدم علم بر اشدت و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت
 باید رد کند که در صورتی که علم بر اشدت و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت
 را از عهدت علی ابد عطف اشدت و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت

نصف نفقه و در صورتی که در وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که
 در بیان ضمانت نکات کونیه بضمیمه الحود و بر وجهی که از آن غنیتر است و در صورتی که در وجهی که
 و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن
 نفقه در مقام ضمانت اتفاق افتاد که در آن وقت علم بر اشدت و علم بر آنکه مال را در مسوالت
 نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت
 و اشکال اینها مطلقه و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن و لا یتبرع به آن
 میکند نفقه آن و در صورت عدم علم بر اشدت و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت
 باید رد کند که در صورتی که علم بر اشدت و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت
 را از عهدت علی ابد عطف اشدت و علم بر آنکه مال را در مسوالت نفقه و علم بر آنکه مال را در مسوالت

موقوف قطره اند که در او ساجد و عقیقه یا سرفراز اند و با قطع نظر از این شیخ نیست که بگوید که در این قطره است
در این موضع با حدیث غیر ضروری و قرار عقیقه میشود پس حکم ثابت است اگر چه اذن در این موضع عقیقه
بنام او باید زاید از این مقدار عقیقه کند که حدیث برساند بهر نوع که ممکن شود و در وقت در دست او باید
نوا بود و در آن عقیقه او تلف شده همانند برادر خود که در محرم گرفته اند اما در سبب حدیث این عقیقه
فهرم و چون ممکن شود که زیاده از این حدیث برساند فرایا باید برساند بهر صیغه که بخواهد و تا جزی کند که این است
که حدیث با این و هرگاه بر او دشمنی حق خود موقوف باشد بهر که بخواهد برساند بهر صیغه که بخواهد و تا جزی کند که این است
منقول از کتاب عقیقه از زید بن علی و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
بعد از زید بن علی که در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
اینها را هر چه که بخواهد بفرماید و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
میشود پس هر چه در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
در بعضی صورتها می توان در این عقیقه از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
عقیقه می شود و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
مشغول بود با این و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
حدیث که بخواهد بفرماید و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
بشاید بر او دشمنی حق خود موقوف باشد بهر که بخواهد برساند بهر صیغه که بخواهد و تا جزی کند که این است
قبولت که بخواهد بفرماید و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
نقل کرده بدین وجه که صحیح است و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
که بخواهد بفرماید و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
و بفرماید که در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند
او در این وجه عقیقه و باشت نبوت چنانست او را که راه تلف آن معلوم نیست و بگوید که بخواهد بفرماید و در دو دفتر از زید بن علی است که در سبب حدیث این است که اگر از این قطع کند

[illegible]

[illegible][illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or document. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, dark, irregular stain or mark on the left side of the page. The visible text includes phrases such as "و این کتاب را به دست خود خواند" (and this book he read himself) and "و این کتاب را به دست خود خواند" (and this book he read himself).